

رانندگان کامیون و کامیون داران دستگیر شده باید فوری و بی قید و شرط آزاد گردند!

اطلاعیه پلاتفرم سندیکاهای کارگری سوئد

در مورد دستگیری رانندگان و کامیون داران اعتصابی

در پی اعتصاب سوم رانندگان کامیون از اول مهر ماه بیش از دویست نفر از رانندگان و کامیون داران دستگیر شده و بنا به اطلاعات رسیده این دستگیری ها همچنان ادامه دارد. اتهامات مطرح شده از جانب مسئولین مختلف حکومت جمهوری اسلامی ایران به دستگیر شدگان از جمله اغتشاش و اقدام علیه امنیت ملی اتهاماتی واهی است و کوچکترین ربطی به خواسته های واقعی اعتصاب کنندگان ندارد.

اعتراض اصلی اعتصاب کنندگان این است که درآمد آنها قادر به تامین معیشت کافی نیست. رانندگان به شرایط سخت و زیان آور شغلی شان اعتراض دارند و خواستار بازنشستگی پیش از موعد شده اند. حذف دلان و واسطه ها از چرخه بارگیری که باعث کاهش درآمد آنان شده و ایجاد استراحتگاه مناسب در مسیر راه از دیگر خواست های اعتصاب کنندگان است. کوچکترین اثری از طرح این خواست ها در اتهامات وارده از جانب مقامات قضایی ایران بر دستگیر شدگان وجود ندارد.

واقعیت این است که تورم در ایران بویژه در ماههای اخیر بطور سرسام آوری بالا رفته و قیمت کالاها از جمله قیمت قطعات یدکی کامیون ها چند برابر شده است. از طرف دیگر دستمزد رانندگان و درآمد کامیون داران بطور اندکی تغییر کرده است. کامیون ها با لاستیک های کهنه و مضمحل و قطعات ضایع بکار گرفته شده که منجر به بالا رفتن سوانح رانندگی شده است. اگر رانندگان نیز اعتصاب نمی کردند بسیاری از کامیون ها خود از حرکت باز می ایستادند.

پاسخ جمهوری اسلامی ایران و مقامات قضایی و امنیتی آن به این اعتصاب، با وجود دیدن این واقعیت و اطلاع دقیق از خواسته های اعتصاب کنندگان تهدید، ارباب و دستگیری بیش از دویست نفر از اعتصاب کنندگان بوده است.

پلاتفرم سندیکاهای کارگری سوئد - ایران ضمن حمایت از خواستها و اعتصاب رانندگان و کامیون داران معتقد است که اعتراض، گردهمایی و اعتصاب حق مسلم و ابتدایی برسمیت شناخته شده جهانی است و برخورد مقامات قضایی و امنیتی جمهوری اسلامی با اعتصاب کنندگان محکوم است.

ما خواستار آزادی فوری و بی قید و شرط کلیه بازداشت شدگان از این اعتصاب هستیم.

پلاتفرم سندیکاهای کارگری سوئد - ایران

۵ سپتامبر ۲۰۱۸

جایگاه سندیکاها و نهادهای طبقاتی در جنبش کارگری

از جمله شرایط بحرانی سندیکای شرکت واحد

مدتی است چالشی جدی و تعمیق یافته بر بخشی از جنبش کارگری ایران بال گسترانده است که بطور عمده در سه دیدگاه متفاوت انعکاس می یابد. گرایش اول با فعالیت در چارچوب خانه ی کارگر و شوراهای اسلامی کار بوسیله ی باصطلاح فعالین کارگری که در این راستا شناخته شده می باشند، نصایح وزارت کار جمهوری اسلامی را پذیرفته و در فکر سازماندهی سندیکایی می باشند. نظریه دوم از سندیکاهایی که در گذشته بوجود آمده بودند و هنوز نیز با مشکلاتی چند، به فعالیت ادامه می دهند، برای دفاع از دستاوردهای تشکل سندیکایی خویش، گرایش اول را در نهایت به وزارت اطلاعات متصل می سازد و مبارزات آنان را نه مستقل، بلکه با اتکا به دولت ارزیابی می کند. دیدگاه سوم با انطباق و رویکرد اساسنامه ای و با بازنگری در پاره ای از بندها و تبصره های آن، اختلافی با نظریه دوم دارد، ولی گرایش اول را مردود می شمارد و اهداف آنرا در چارچوب تشکل مستقل کارگری

ارزیابی نمی‌کند. ولی اولین سئوالی که ملکه ذهن ما می‌گردد، دلیل و ریشه‌ی اصلی این تضاد در جنبش کارگری است که مشکلی جدی در اتحادیه‌ها و نیز نهادهای کارگری را فراهم ساخته و اکنون چگونه می‌توان از این مسیر بحرانی عبور نمود. زیرا با یک نگاه عمومی پی‌خواهیم برد که مشکل اساسی فوق فقط در سندیکاهای کارگران شرکت واحد و نیشکر هفت تپه بچشم نمی‌خورد، بلکه می‌تواند در مواردی و در راستای موازین اساسنامه‌ای، تشکل و یا تشکل‌هایی را هدف قرار دهد و از این نظر است که بحران تعمیق بیشتری می‌یابد و به شکل عمومی تری سر باز می‌نماید.

ولی قبل از اینکه وارد چالش‌های موجود کنونی شویم، ابتدا خاستگاه و اهداف تشکل‌های متفاوت کارگری در بطن نظام سرمایه‌داری را ترسیم می‌نماییم.

شش تفاوت اساسی بین سندیکاها و احزاب سیاسی

جنبش کارگری در غالب سندیکاها و نهادهای کارگری فاقد ایدئولوژی خاص اجتماعی است و با احزاب سیاسی تفاوتی اساسی دارد زیرا کارگران متشکل در آن، بر مبنای پیشبرد مبارزه‌ی طبقاتی در تضاد آشکار با کارفرمایان نظام سرمایه‌داری قرار می‌گیرند و با گرایش‌های متفاوت، با صلابت و پیگیری به مبارزه تداوم می‌بخشند. بعنوان نمونه کارگرانی که از نظر فکری به گرایش کمونیستی تعلق دارند، می‌توانند در سندیکاها و نهادهای کارگری عضویت داشته باشند و بالعکس کارگر مبارز غیر کمونیست نمی‌تواند به عضویت حزب کمونیست نائل گردد. بنابراین وظایف سندیکاها ی کارگری به ثمر رساندن انقلاب نیست، آنها محصول نظام سرمایه‌داری می‌باشند و در رابطه با مطالبات طبقاتی کارگران در برابر کارفرمایان خصوصی و دولتی می‌ایستند و چانه زنی می‌نمایند. در گذشته و در اواخر قرن نوزدهم بعضی از سندیکاها در نقاطی از جهان وظیفه‌ی انقلابی را در کارنامه و اساسنامه‌های خود وارد نموده که بیش از بیش مرتکب اشتباه فاحشی گشتند زیرا اینگونه موضع‌گیری‌ها بر اساس منطق مبارزه‌ی طبقاتی نبود و بویژه نمی‌توان جایگاه خود را با احزاب سیاسی یکی دانست و وظایف را مخدوش نمود. بعبارت دیگر تا زمانی که نظام سرمایه‌داری موجودیت دارد، سندیکاها و تشکل‌های صنفی کارگری نیز ضرورت وجودی خواهند داشت. زمانیکه سندیکاها از حقوق صنفی کارگران به دفاع برمی‌خیزند، اعتراضات خود را متوجه‌ی کارفرمایان و حاکمیت حامی سرمایه می‌سازند، بنابراین اتحادیه‌های کارگری بر مبنای سه جانبه‌گرایی متمرکز می‌گردند و در واقع راه دیگری جهت

کسب مطالبات برایشان باقی نمی ماند. ولی برعکس اگر احزاب سیاسی سه جانبه گرایی را پیشه نمایند، به سوسیال دموکرات های مبدل میشوند که رفرمیسم، پارلمانتاریسم و سازشکاری با قدرت سیاسی - اجتماعی رکن مبارزاتی آنها را برجسته خواهد ساخت. در نتیجه سه جانبه گرایی، قانون گرایی را به همراه خواهد داشت، زیرا سندیکاها خواهان رسمی شدن از طرف حاکمیت سیاسی نظام سرمایه داری می باشند. ولی قانون گرایی سندیکایی بمفهوم پذیرش قوانین ضد کارگری نظام سرمایه داری نیست، زیرا اگر در مسیر قانون حاکمیت سیاسی عمل شود، سندیکاها با پشت نمودن از تشکل مستقل طبقاتی، به زائیده ی سیستم استثمار سرمایه مبدل می شوند. بنابراین منظور از قانون گرایی، پذیرش قانونی سندیکاها در مبارزات صنفی - اجتماعی از طرف حاکمیت سرمایه داری است. تجربه از گذشته های دور تا کنون نشان می دهد که می توان بطور عمده شش تفاوت بین اتحادیه های کارگری و احزاب سیاسی را برجسته نمود:

1- مبارزات سندیکاها در روال کلی و عمومی بر مبنای دفاع صنفی - حقوقی - اقتصادی پایه ریزی شده است ولی احزاب، پیکاری سیاسی - اقتصادی دارند.

2- تشکل های کارگری در چارچوب فعالیت صنفی و اقتصادی، وسیع و در سطح گسترده ای ظاهر می شوند و بر عکس احزاب سیاسی، اعضای سندیکاهای شامل ایده و تفکر خاص اجتماعی نمی گردد و در مرز های ایدئولوژیک خلاصه نمی شود.

3- سندیکاها بیش از پیش علنی و قانونی عمل می نمایند ولی احزاب سیاسی کارگری به دلیل شرایط ویژه ی اجتماعی کمتر علنی ظاهر می شوند و بیشتر باید با رعایت اصول مخفی و پوشیده عمل نمایند.

4- در سندیکاهای کارگری فقط کارگران عضویت دارند ولی در احزاب سیاسی کارگری، روشنفکران اجتماعی حامی به ایدئولوژی کارگری نیز عضویت دارند.

5- سندیکاها بعنوان تشکلی علنی و بمثابه ی نیرویی در جهت دفاع حقوقی - صنفی از کارگران در برابر نظام سرمایه داری، تشکلی قانونی و سه جانبه گرا می باشند ولی بر عکس احزاب سیاسی کارگری رویکرد متفاوتی دارند و نمی توانند همانند رفرمیسم و پارلمانتاریسم، سه جانبه گرایی پیشه کنند.

6- با گذر از خصلت عمده ی سندیکایی در فوق، تشکل های کارگری از

نوع سندیکایی آن فاقد آلترناتیو حکومتی و بنابراین نمی توانند انقلابی باشند ولی احزاب سیاسی کارگری از آنجا که مستقیم به دلیل سیاسی بودن، آلترناتیو حکومتی اختیار می کنند، بر مبنای آلترناتیوی که ارائه می دهند میتوانند انقلابی باشند.

با چنین رویکردی، حد و مرز تشکل سندیکایی در چارچوب پیشبرد مبارزات اجتماعی بصورت نسبی شفافیت می یابد. زیرا نباید مبارزات سندیکاها را بمثابه ی احزاب سیاسی در نظر گرفت. آنها حق دارند که از وزارت کار بخواهند که تشکل سندیکاهی شان را رسمیت دهد و به همان گونه حق دارند که با وزارت کار در رابطه با حقوق کارگری چانه زنی نمایند. همه ی سندیکاها و حتا نهادهای کارگری موجود در ایران به درستی و با تحلیل صحیح اجتماعی این مسیر را نادیده نمی انگارند و حاکمیت سرمایه داری جمهوری اسلامی را به دلیل دیکتاتوری، سرکوب و نقض قوانین اجتماعی محکوم می کنند. با چنین رویکردی نگاهی اجمالی به بحران موجود در سندیکای شرکت واحد میپردازیم.

نظری به بحران سندیکای کارگری شرکت واحد

در نگاه اولیه باید عنوان داشت، مشکل ایجاد شده در "سندیکای کارگری شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه" میتواند نمونه ای از بحران عمومی برای بسیاری از تشکل های کارگری در سطح جامعه باشد که به نوعی از آستین سندیکای شرکت واحد، بیرون کشیده شده است. زیرا سندیکای نامبرده همانند "سندیکای کارگری نیشکر هفت تپه" از تداوم و صلابت مبارزاتی شفاف برخوردار است و هزینه ی گزافی در حفظ و بقای مبارزاتی تشکل خویش می پردازد. این دو سندیکای مبارز کارگری در جامعه ای که حاکمیت سیاسی آن هر گونه حقوق ابتدایی شهروندی را بر پایه ی سیستم دیکتاتوری نادیده می گیرد فعالیت می کنند. نظام سرمایه داری جمهوری اسلامی با سرمایه داری غنوده در غرب فقط یک تفاوت صوری دارد. اگر در ایران رژیم مستبد اسلامی، تشکل ها و نهادهای کارگری را برسمیت نمی شناسد و به آنها اجازه ی جولان و فعالیت نمی دهد، در غرب (با بازنگری خاص قانونی شان) به سندیکاها اجازه ی قانونی داده می شود، ولی فعالیت های مبارزاتی شان در تند پیچ های اجتماعی شامل کنترل دولتی می گردد. ولی استبداد جمهوری اسلامی از تمام ابزار برای سرکوب و نادیده گرفتن حقوق سندیکایی بهره می گیرد و در این رابطه هر تشکلی را که در فضای بیرونی "شوراهای اسلامی کار" و "خانه کارگر" موجودیت داشته باشد، با اتهامات ناروا و دروغین به هیئت مدیران، قصد در منزوی

ساختن آنها داشته و اتیکت سیاسی بر پیشانی شان حک می نماید حتا در گفتمانی با "سازمان جهانی کار"، رضا شهابی را به سازمان زرد و عقب مانده ی مذهبی مجاهدین منتصب می سازد. حاکمیت سیاسی با زندانی ساختن و در تعاقب آن از ترفند حذف و بیکاری استفاده می کند تا به اصطلاح از شر فعالیت های مبارزاتی شان در زمینه ی حقوق صنفی - اقتصادی رهایی یابد و با نفوذ از طریق عناصر متزلزل و خود فروخته کارگری، زمینه ی تلاشی سندیکاها را آماده نماید. بویژه فعالین سندیکایی توانستند با افشاگری های پی در پی، اتحادیه های متفاوت جهانی را در رابطه با حمایت و پشتیبانی از حقوق سندیکایی خویش بسیج نمایند و این مسئله موجب هراس هر چه بیشتر حاکمیت سیاسی نسبت به این سندیکاها گردید و در چنین مسیری با کمک لابی های خود جهت بااصطلاح تلاشی سندیکاها، با یاری از بعضی موازین اساسنامه ای بخصوص در سندیکای شرکت واحد، سازماندهی تشکل دیگری از سندیکای نامبرده در چارچوب خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار را موجب گردد و در این راه از حربه ی "مجمع عمومی" استفاده می کند.

ترفندهای دولتی جمهوری اسلامی در برگزاری "مجمع عمومی" سندیکای شرکت واحد که دامنه ی فعالیت سندیکای نیشکر هفت تپه را نیز در بر می گیرد، موجب چالشی حتا در بین فعالین کارگری داخل کشور می شود. زیرا به باور من "هیئت های مدیره" سندیکای شرکت واحد در چارچوب موازین اساسنامه ای فقط در یک مورد دچار اشتباهی گردیده اند که متاسفانه موجب آن می شود که دست خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار تا حدودی بنا به فرصت طلبی، باز بماند. زیرا سندیکای شرکت واحد پس از "مجمع عمومی" سال 1384 تا کنون مجمع عمومی برگزار نکرده است و علاوه به بازنگری و تغییر و تحولات شرایط موجود اجتماعی و در چنین مسیری روشنی هر چه بیشتر به روند فعالیت های سندیکایی و نیز راهکارهای نوینی جهت مبارزه با ترفندهای حکومتی ارائه نداده است. زیرا مطابق با اساسنامه شرکت واحد، مجمع عمومی باید هر دو سال یکبار برگزار شود و اگر چنین موازینی به هر علتی صورت نگیرد، آنزمان با مراجعه به ماده 31 و بند 2 می توان از مجمع عمومی دیگری صحبت نمود که شکل فوق العاده ای خواهد داشت. زیرا با گذشت شش ماه از پایان یافتن اعتبار هیئت مدیره و اگر انتخاباتی در این زمینه ی مشخص صورت نگیرد، فقط امضا یک سوم اعضا همراه بازرسان برای سازماندهی "مجمع عمومی" کافی خواهد بود. ولی متاسفانه نه مجمع عمومی عادی و نه شکل "فوقالعاده" آن تا کنون که چهارده سال از برگزاری آخرین "مجمع عمومی" سپری می شود، صورت نگرفته است. البته مشکلات سندیکای شرکت واحد عمیقن زیاد بوده است و فعالین آن

یا در زندان بودند و یا سالوسانه بوسیله حکومت سرمایه داری اسلامی از کار بیکار میشدند ولی با این همه محرومیت و مشقت، سندیکا قادر بود و یا میتوانست "مجمع عمومی" برگزار کند. اما هیئت مدیره سندیکای کارگری شرکت واحد عنوان میدارد که در تاریخ خرداد 1394 تقاضایی برای برگزاری "مجمع عمومی" از وزارت کار نموده است که با عدم توافق آنها روبرو می شود. باید عنوان داشت که این تصمیم از طرف وزارت کار دور از انتظار نبود، زیرا نظام سرمایه داری جمهوری اسلامی، سندیکای شرکت واحد را به رسمیت نمی شناسد و از این جهت مردود شمردن مجمع عمومی سندیکا از طرف آنان تعجب انگیز نیست. البته این تقاضا باید ارائه می گشت ولی ما از عواقب تصمیم وزارت کار آگاهی داریم. بنابراین هیئت مدیره می توانست با تبلیغ و ترویج بین کارگران شرکت واحد، بدون مجوز وزارت کار "مجمع عمومی" سندیکا را برگزار می نمود و این سازماندهی می توانست یا بشکل عادی و یا بصورت فوق العاده عملی می گردید و اگر در چنین راستایی همانند سال 1384 از طرف "خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار" تجاوز و اغتشاش وحشیانه ای انجام می گرفت، بویژه در شرایط امروزی، افشاگری مسئولین و فعالین سندیکا، همه ی اتحادیه های جهانی را معطوف به فعالیت سندیکایی خود، جلب می نمود. متأسفانه این مسئله تنها موردی است که عزیزانی که در "هیئت مدیره" قرار دارند نسبت بدان جدی برخورد نمودند و این نیز مانور فرصت طلبان و دشمنان را علیه سندیکا موجب گردید.

ولی یکی از فعالین کارگری که در رابطه با معضل "سندیکای کارگری شرکت واحد" واکنش نشان می دهد، رفیق محمود صالحی است. نظریه محمود صالحی منطبق بر موازین اساسنامه ای شرکت واحد است و بر چنین پایه ای بصورت جدی خواهان برگزاری "مجمع عمومی" شرکت واحد می گردد. محمود صالحی به همه ی این مشکلات، نگاه و تفکری مسئولانه دارد و در نوشته های او در فیسبوک دقت بعمل می آورم. منظور محمود از "مجمع عمومی" فقط تشکل خاصی را در بر نمی گیرد بلکه نگاهی عمومی به همه ی تشکل های کارگری در ایران دارد و معتقد به رویکرد شورایی است و این را بارها در فیسبوک در خطاب نوشتاری عمومی کارگری مطرح کرده است. وقتی از ماده 31 و بند دوم آن در چارچوب اساسنامه سندیکای شرکت واحد عنوان میدارد که هیئت مدیره باید برای سازماندهی "مجمع عمومی" اقدام نماید، نه اینکه به خطا نرفته است، بلکه واقعیتی را برملا می سازد. او دلسوزانه می خواهد بگوید "بجنبید"، در غیر اینصورت تشکل واقعی که بتواند از منافع عمومی کارگران سندیکای شرکت واحد دفاع نموده و بصورت گسترده آنها را در

مواقع ضروری با سازماندهی مطلوب به خیابان‌ها کشاند، متأسفانه ابتکار و موجودیت عملی خود را از دست می‌دهد، همانطور که رفیق آذر ماجدی در مقاله‌ی خود در رابطه با برگزاری "مجمع عمومی" محق است. البته هیچ تشکلی مطابق با موازین اساسنامه‌ای نمیتواند بخودی خود منحل شود، ولی همه‌ی بحث در این است که با عدم برگزاری "مجمع عمومی" چه بصورت عادی و چه بشکل فوق‌العاده، سندیکا فقط با نام و حداکثر با رسانه‌ای در حرکت خواهد بود. بنابراین باید از سندیکاهای شرکت واحد و نیشکر هفت تپه در برابر دسیسه‌خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار دفاع قاطعانه گردد تا این تشکل‌ها با برگزاری مجمع عمومی فوق‌العاده، بقا و مبارزه‌ی پیگیرانه آنرا در جهت احقاق حقوق کارگری تضمین و تثبیت نمایند. این عزیزان هزینه‌ی سنگینی را پرداخته و هنوز نیز می‌پردازند.

29 مهر 1397 - 21 اکتبر 2018

درد دل کارگران اراک؛ از هپکو تا شهرک صنعتی خیرآباد غرور ما شکسته است

حسین کارگر شهرک صنعتی خیرآباد اراک با ماهی یک میلیون و 300 هزار تومان حقوق می‌گوید: «8 سال است اینجا کار می‌کنم و 13 سال هم جای دیگری بودم. دوتا بچه دارم و با بدبختی زندگی می‌کنیم. یک سره دردرس و گرفتاری است و کاری هم از دست ما برنمی‌آید. در خانه 40 متری با دو بچه زندگی می‌کنم و فقط زور می‌زنیم زنده بمانیم. «خدا را شکر هنوز پولمان می‌رسد که پوستر گوشت و مرغ را بخریم و به بچه‌ها نشان بدهیم!»»

مهدی مسئول انجمن صنفی و کارگر قسمت تعمیرات در مورد مشکلات 6 ساله 34 هزار کارگر قرارداد موقت پالایشگاه نفت می‌گوید: «ما اداره کاری پول می‌گیریم؛ 2 میلیون با 120 ساعت اضافه کار، ولی نفر رسمی

با همان پست توی اتاق می‌نشیند و بالای 7 میلیون می‌گیرد.»

محمد حامدی عضو شورای کارگری شرکت احیا صنعت با اشاره به واگذاری شرکت به بخش خصوصی و خطر اخراج می‌گوید: کارگران نگرانند و می‌گویند این جابه‌جایی منجر به بیکار شدن بیش از صد نفر با سابقه کار بالا و در آستانه بازنشستگی خواهد شد. 50 تا نیرو با 17 سال سابقه داریم که دو سه سال دیگر بازنشسته می‌شوند. حالا اگر بخواهند یکدفعه اخراج شوند چه لطمه‌ای به آنها و خانواده‌شان می‌خورد؟»

امیر کارگر هپکو با 17 سال سابقه کار با اشاره به روزهایی که کارگران به خیابان‌ها ریختند و راهپیمایی‌های خیابانی و بستن خط راه‌آهن و تحصن در میدان باغ ملی و... وعده‌هایی که دادند، می‌گوید: «بعد از اینکه یکی یکی وعده‌ها نقد نشد، زندگی کارگران زیادی آسیب دید و بعضی خانواده‌ها از هم پاشید و به طلاق انجامید. اما مهم‌ترین مسأله غرور کارگرانی بود که شکسته می‌شد. یک روز یکی از پرسنل را دیدیم که مثل اسفند روی آتش است. می‌گفت سوپری محل حرف بدی به خانمش زده و او که حساب دفتری زیادی پیش آن فروشنده داشت نمی‌دانست چکار کند. خون خورش را می‌خورد، غرورش خرد شده بود.»

او از خودکشی همسر یکی از پرسنل می‌گوید و از شرایطی که آنقدر گفتنش دردناک است که شاید قابل درک نباشد: «اما تا کجا می‌شود ادامه داد، خدا می‌داند. می‌خواهی وام بگیری، بفهمند کارگر هپکویی وام نمی‌دهند و ضامن هم نمی‌توانی بشوی. توی فامیل بی‌اعتبار می‌شوی، دیگر کسی در خانه ات را نمی‌زند چون می‌داند یخچالت خالی است. خودت هم بهتر می‌بینی که با فامیل قطع ارتباط کنی. یک بار یکی از دوستان در یک ماه سه تا عروسی دعوت شد که هیچ‌کدام را نرفت. وقتی حقوق نمی‌گیری چطور می‌خواهی برای زن و بچه لباس بخری؟ اصلاً لباس هم بخری عروسی بدون کادو دادن که نمی‌شود؛ کسی که 500 تومان توی جیبش ندارد، کسی نمی‌تواند درکش کند که چه کشیده. مردم عادی نمی‌توانند درک کنند. ما آسیب روانی دیده‌ایم!»

اما مسأله او و بسیاری از کارگران اراکی تنها پول و سرمایه نیست آنها نگران روزهایی هستند که شرکت‌ها یکی پس از دیگری تعطیل شوند و دیگر کاری نباشد. امیر در ادامه این گزارش که اردوی کار به نقل از گزارش محمد معصومیان در ایران آنلاین خلاصه کرده می‌گوید: «شهر ما شهری صنعتی است. آونگان تعطیل شد، کابلسازی تعطیل شد، موکت‌سازی تعطیل شد... خب بچه‌های این شهر کجا بروند سر کار؟ خیلی از مردم شرایط ما را درک نمی‌کنند. ما ایستادیم پای صنعت شهر تا

لائسیته یا آزادی از دین از منوچهر تقوی بیات

لائسیته را می توانیم دین ناباوری بنامیم یعنی باور نداشتن به موهوماتی بیرون از این جهانی که در آن زندگی می کنیم. بی دینی، بی خدایی، کفر، خدانشناسی، زندقه، شرک، ارتداد، الحاد و... را می توان برابر با لائسیته دانست. در دو هزار سال گذشته در کشور ما نیز مانند بسیاری از کشورهای جهان، آنچه را که امروز لائسیته یعنی دین ناباوری؛ بی دینی و یا دوری از خرافات می نامیم، نشیب و فرازهای بسیاری داشته است. در این کشاکش بسیاری از مردمان ساده و همچنین فرهیختگان میهن ما، جان خود را در این راه از دست داده اند و یا کارهایی به جا ماندنی از خود به یادگار گذاشته اند.

فرهنگ لغت فرانسه ربرت می نویسد: لائسیته از واژه ی لاتینی laici و Laicus به دست آمده که به معنای کسی است که در دیر یا کلیسا کارهای خدماتی غیرمذهبی انجام می دهد. آنچه غیردینی است لائیک است. واژه ی لائیک (غیر مذهبی) در سال ۱۸۷۱ به زبان فرانسه وارد شده است. امروز لائسیته به معنای غیردینی و به معنای جدایی دین از ساختار جامعه ی مدنی و دولت است. به گواهی استوانه ی کورش از دیرباز ایرانیان همه ی خدایان جهان و باور به آن خدایان را گرامی می داشته اند. جنگ میان پیروان خدای یگانه از روزی آغاز شد که دین خدای یگانه ابداع و آفریده شد و مفهوم بی دینی نیز در مبارزه ی با دین پدید آمد. تاریخ پیدایش خدای یگانه و پیام آورانش از پیدایش خاندان های پادشاهی و بناهای تاریخی تمدن ها در جهان کوتاه تر است. عیسای ناصری خود نیز از قربانیان جنگ بین پیروان خدای یگانه به شمار می رود.

تلاش و مبارزه ی پی گیر و خونین آزادگان جهان، لائسیته یا جدایی دین از حکومت را به ارمغان آورده است. پیروان دین ها و مذهب های

گوناگون در درازای روزگار، هر روز به بهانه ای و با برجسیبی خون آزادگان را بر زمین ریخته اند. فریبکاران در برخورد با آزادگان، آن ها را جادوگر، بت پرست، زندیق، بی دین، کافر، ملحد، مرتد، دشمن خدا، رند، قلندر و از این دست نامیده اند و آن ها را با کمک و همراهی توده های ناآگاه، "منصوروار" سنگسار کرده و به دار آویخته اند. لغت نامه ی دهخدا درباره ی رند می نویسد: " منکری که انکار او از امور شرعیه از زیرکی باشد نه از جهل. (غیاث الغات). هوشمند. باهوش. هوشیار ...". همه ی شوربختی های مردم از دین باوری است. دین مردمان را از اراده ی خودشان تهی می سازد و از آن ها می خواهد تا بود و نبود خود را به نیروی واهی و دروغین بسپارند.

در ایران تا پیش از پیدایش زرتشت، آریایی ها به نیروی مردمی خود و نمادها و نیروی های هستی باور داشتند. مهر و ماه و باد و باران و دیگر نیروهای طبیعت را ستایش می کردند. هرکس و هرگروه از مردمان در پرستش خدایان خود آزاد بودند. کورش پس از پیروزی و گرفتن بابل در منشور خود فرمان می دهد که همه ی مردمان در پرستش خدایان خود آزاد هستند. او مردوخ خدای بزرگ بابل را نیز گرامی می دارد.

در فرمانی که کوروش داده است بر روی استوانه ی گلی می خوانیم: «... از بند رهایشان کردم و به بدبختی های آنان پایان بخشیدم. فرمان دادم که همه ی مردم در پرستش خدای خود، آزاد باشند و آنان را نیازارند. فرمان دادم که هیچ کس اهالی شهر را از هستی ساقط نکند. مردوخ از کردار نیک من، خشنود شد. او بر من، کوروش، که ستایشگر او هستم، بر پسر من «کمبوجیه» و همچنین بر همه ی سپاهیان من، برکت و مهربانی اش را ارزانی داشت...»

در آن روزگار خدایان ایرانیان نیروهای سودمند طبیعت بودند. هر کدام از این خدایان بنا بر تأثیری که بر طبیعت پیرامون و زندگی داشت، مورد پرستش واقع می شد. آسمان و خورشید در میان خدایان جایگاه ویژه ای داشت. ماه و ستارگان، باد (وایو)، نسیم (گواته)، آزرخش (ایندر)، زمین (سپندارمذ) و ... خدایان آریایی ها بودند.

آریاییان بر این باور بودند که باید با خدایان بد در طبیعت جنگید و بر آنان غلبه کرد و نخستین وظیفه ی خدایان سودمند طبیعت یاری کردن انسان در این پیکار است. آن ها در برابر خدایان خوار و ناچیز نبودند بلکه با آنان در بهتر ساختن جهان کمک می کردند.

با آمدن زرتشت، باور به خدای یکتا؛ یعنی اهورمزدا، جنگ بین یکتا پرستان و پیروان خدایان گوناگون آغاز شد. در شاهنامه می خوانیم که به فرمان گشتاسب، اسفندیار برای کشتن بت پرستان شمشیر را به کمر می بندد و به نام "به دینی" خون مردمان بسیاری را به خاک می ریزد. اما رستم به فرمان او گردن نمی نهد. اسفندیار دین زرتشت و اهورمزدا را نمایندگی می کند و جهادگر است. فردوسی و رستم از مردم اند نه از مردم فریبان. متون زرتشتی اسفندیار را مقدس دانسته اند اما رستم این اسفندیار مقدس را از چشمش که جهان بینی اوست با تیرگز می زند و می کشد.

از این روزگار است که تاریخ ایران از خون بت پرستان رنگین و پرستیدن خدایان سودمند و هرآنچه زمینی است زشت می شود. موبدان زرتشتی با کمک پادشاهان مردمان را به بهانه ی بت پرستی شان می کشند. پس از بت پرستان، مانوی ها، مزدکی ها، زندیق ها و کافر ها را می کشند. این کشتار هنوز هم هر روز به بهانه ای انجام می پذیرد.

موبدان زرتشتی و رهبران مذهبی در دستگاه رهبری کشور جای مغان و دانایان را می گیرند و هر روز دسیسه ای برای مردمان بی گناه برپا می کنند. تنها کشاورزان و پیشه وران و مردمان کوچه و بازار نیستند که هر روز به بهانه ای کشته می شوند بلکه در این ستمکاری ها، بزرگانی نیز به همین بهانه ها شمع آجین و کشته شده اند.

نخستین زندیق بزرگ در تاریخ ایران مانی بود. مانی در سال ۲۷۴ میلادی به فرمان بهرام اول دستگیر، زندانی و کشته شد. خود آگاهی و خرد مهمترین ویژگی کیش مانی بود. جهان شناسی او با اساطیر درآمیخته بود و ساختار پیچیده و ژرفی داشت. آموزه های او برپایه ی اخترشناسی و دانشهای دیگر بود.

پس از مانی، مزدک و مزدکیان را از دم تیغ می گذرانند. مزدک از روحانیون زرتشتی بود. او بر پایه ی آموزه های مانی در باب آفرینش و جهان دیگر، به باورهای ویژه ای دست یافته بود. وی به دو اصل نور و ظلمت و رهایی نهایی نور باور داشت و می گفت انسان باید از علایق دنیوی بپرهیزد تا هرچه بیشتر به رهایی نور از بند تاریکی یاری برساند. اما وی به خلاف مانی، ازدواج را می پسندید و داشتن یک همسر را کافی می دانست. مزدکیان همچنین گیاهخوار بودند و باور داشتند که با کردار نیکو و بدون انجام نیایش ها و دستورهای دینی می توانند رستگار شوند. کشتار بزرگ مزدکیان در آخر سال ۵۲۸ یا

اوایل سال ۵۲۹ میلادی رخ داد. خود مزدک را وارونه تیرباران کردند. اندیشه ی مزدک پس از وی، قرن‌ها همچنان پنهانی دوام داشت و انتشار می‌یافت.

پس از یورش تازیان به ایران همراه با بانگ الله اکبر، برای جهادگران مسلمان، کشتن ایرانیان راهی بسیار نزدیک به بهشت بود. ایرانیانی که اسلام را نمی پذیرفتند به دست مسلمانان کشته می شدند، دارایی‌ها و باغ‌ها و کشتزارهایشان را به زور می ستاندند و زنان و کودکانشان را در بازارهای برده فروشی می فروختند. بیشتر کسانی که به بهانه های گوناگون کشته می شدند مردمانی درستکار، فرهیخته و ایران دوست بودند.

نخستین ایرانی که تاب ستم تازیان را نیاورد و در سال ۲۳ هجری، عمر، خلیفه ی مسلمانان را با خنجر کشت ابولوء لوء فیروز بود. به آفرید، ابو مسلم و راوندیان در سده ی یکم و دوم هجری در خراسان سر به شورش برداشتند. بهزادان، پسر ونداد که ابومسلم نامیده می شود در خراسان شورش کرد و سپس بغداد را گرفت. بهزادان (ابومسلم) در سال ۱۳۱ هجری برابر با ۷۵۱ میلادی به دست دومین خلیفه عباسی کشته شد. ابومسلم و یارانش پیراهن سیاه برتن می کردند و سیاه جامگان نامیده می شدند.

ابن مقفع یا روزبه پسر دادویه، دانشمند و مترجم بزرگ ایرانی را چون اندیشه های ایرانی و دانشوران داشت، در سال ۱۴۲ هجری در تنور انداختند و سوزاندند.

جنبش سپیدجامگان در ادامه ی جنبش بهزادان (ابو مسلم)، برای خونخواهی وی در سال ۱۶۱ هجری به رهبری هاشم ابن حکیم ملقب به مُقَنَدَّعَ رَخ دَاد. مُقَنَدَّعَ (مُقَنَدَّعَ) به معنای چهره پوشیده و یا کسی است که کلاه خُود برسر نهاده است. مقنع توانست با استفاده از شعبده بازی، علم ریاضی و انعکاس نور صورتی از ماه بسازد که از چاه بالا می‌آمد و به ماه نخشب یا ماه مقنع معروف شد، بیشتر هواداران وی در نخشب، سغد و بخارا بودند. هواداران مقنع به سپید جامگان معروف گشتند.

بابک خرم‌دین، رهبر اصلی مبارزان ایرانی خرمی است که بعد از مرگ بهزادان (ابومسلم) بر خلافت عباسیان شوریدند. جنبش خرم‌دینان از جنبش‌های مهم اجتماعی مذهبی پس از اسلام است. آغازگر جنبش خرمی‌ها، جاویدان پور شهرک در پایان سده دوم ۱۹۲-۲۰۱ بود. پس از جاویدان،

با بک خرم دین، پسر

مرداس رهبری آن جنبش را بدست گرفت. او بیش از ۲۲ سال در آذربایجان با دستگاه خلافت جنگید، سرانجام او را با فریبکاری دستگیر کرده و به گونه ای ددمنشانه، در سال ۲۲۳ هجری قمری، در بغداد کشتند.

ابن ندیم در الفهرست نیز مزدکی بودن خرمدینان را تأیید می‌کند و می‌نویسد: «خرمدینان که به سرخ جامگان شهرت دارند از پیروان مزدک هستند و در آذربایجان، ری، ارمنستان، دیلم، همدان و دینور (مرکز ولایت شرقی کردستان آن روزی) پراکنده‌اند.»

جنبش سرخ جامگان کم و بیش به جنبش سپیدجامگان مانند بود. جنبش سرخ علاءمان به رهبری مازیار بن قارن در یک برهه از زمان در خاور و باختر ایران با بابکیان هم عصر بود. دو سال پس از شکست بابک، مازیار بن قارن نیز گرفتار آمد و او را در زیر تازیانه کشتند. خلیفه جسد مازیار را هم در کنار پیکر خشکیده^۴ هم رزمش بابک به دار آویخت.

حمدان قرمط بنیان‌گذار قرمطیان در سال‌های ۲۵۰-۲۷۰ هجری با صدهزار سپاهی در برابر خلیفه می‌جنگید. حمدان از علی بن محمد زنگی - یار می‌خواهد تا با او همکاری کند اما از او پاسخ موافق نمی‌گیرد. انقلاب سازمان یافته ی بردگان به رهبری علی بن محمد رازی؛ زنگی - یار (صاحب الزنج) که به زنگی یاران شهرت یافت، تا سال ۲۷۰ هجری قمری دوام آورد و یک دولت نیز در جنوب باختری ایران تشکیل داد.

در قرن سوم هجری همچنان افکار و عقاید مادی و الحادی رواج داشته است اما باید گفت که ابن راوندی نویسنده ی کتاب "فضیحه المعتزله" در نشر الحاد و زندقه بیش از هر کس تلاش کرده است. او نخست از معتزله بود، سپس شیعه شد و پس از ملاقات با ابوعیسا وراق از اسلام روی گردان شد. او به قدیم بودن ماده معتقد بود و حکمت و رحمت خداوند و بعثت و رسالت پیامبران را انکار می‌کرده است. او دانشمندی است که گفت: بدن ما در تمام دوره ی زندگی، از دشمنانی احاطه شده که قصد دارند ما را از بین ببرند، اما در داخل بدن ما عناصری بوجود می‌آیند که آن دشمنان را دفع می‌کنند و نمی‌گذارند که آن‌ها بر ما چیره شوند. مسعودی و حمدالله مستوفی نوشته اند که او بیش از صد کتاب نوشته است. اما گویا کوربینان کتاب های او را سوزانده اند.

فارابی در قرن سوم و چهارم کتاب های فراوانی درباره ی دانش های گوناگون مانند ریاضی، منطق، علوم طبیعی، موسیقی و شرح و تفسیر بر آثار ارسطو نوشت و دانشمندان به او لقب معلم ثانی داده اند.

اخوان الصفا و خُلان الوفا، جمعیت سری و دانشورانه بود که در سده ی چهارم قمری در بصره و بغداد پدید آمد. آن ها دانشنامه هایی به نام رسائل اخوان الصفا نوشتند. هدف این گروه تبلیغ و اشاعه ی صلح و صفا بین مردمان و رفع اختلاف فکری و مذهبی از طریق گسترش حکومت خرد و آمیختن مذهب با فلسفه و ایجاد گونه ای آرمان شهر بود.

از اخوان الصفا در قرن چهارم ۵۴ عدد رساله به زبان عربی برجای مانده است. ۱۴ رساله در ریاضی، ۱۷ رساله در طبیعی، ۱۰ رساله در معرفت النفس (روانشناسی)، ۱۱ رساله درباره ی نوامیس و اخلاق و یک رساله ی پیشگفتار و یک رساله به عنوان چکیده ی مندرجات است. نویسندگان، نام و هویت خود را پنهان نگه می داشته اند و تاریخ دقیق پدید آمدن اثر نیز نامعلوم است (احتمالاً حدود نیمه دوم سده ۱۰ میلادی برابر با سده ی چهارم هجری است).

حسین بن منصور حلاج اندیشمند ایرانی را نیز در سال ۳۰۹ هجری در بغداد به جرم کفرگویی به دار آویختند. به گفته ی حافظ شیرازی، "جرمش این بود که اسرار هویدا می کرد."

محمد بن طاهر بن بهرام سیستانی معروف به منطقی پس از فارابی و پیش از ابن سینا به دنیا آمده و در قرن چهارم می زیسته است. او نیز از فیلسوفان مادی است که با عقاید دینی از راه فلسفه به مبارزه پرداخته و پیرو عرفانی عقلی بوده است.

ابوالقاسم فردوسی طوسی (۳۲۹-۴۱۱ قمری) در توس خراسان، زاده شده است. او فیلسوف (حکیم) و سراینده شاهنامه ی فردوسی، بزرگ ترین سراینده ی پارسیگو و استاد همه ی سراینندگان پس از خویش است. فردوسی را حکیم سخن و حکیم توس نیز گفته اند. برخی او را بزرگ ترین حماسه سرا دانسته اند، او نه تنها حماسه سرا بلکه فیلسوفی است که بیش از هزار سال فرهنگ پارسی و ایرانی را زنده نگه داشته است. داستان رستم و اسفندیار در شاهنامه گواه آن است که این فیلسوف بزرگ، گرایش به دینی نداشته است.

ابوعلی سینا، (مشهور به ابن سینا و پور سینا) (زاده ی ۳۷۰ در بخارا و در گذشته در ۴۲۸ هجری قمری در همدان، پزشک، ریاضی دان،

فیلسوف و... روشن است کسانی مانند فارابی و پورسینا که به فلسفه، ریاضی و به دانش های گوناگون می پرداختند از خرافه و کج اندیشی دور می شدند.

عُمَرُ خَیَّام نیشابوری در سال ۴۴۰ هجری قمری در نیشابور زاده شده و در سال ۵۳۶ هجری قمری در نیشابور در گذشته است. بهترین و رساترین اندیشه در لائسته را او چنین بیان می کند:

می خوردن و شاد بودن آیین منست

فارغ بودن ز کفر و دین دین منست

عین القضات همدانی از دانشمندانی است که در سی و سه سال زندگی کوتاه خود در جهان دانش به پایه ی بلندی دست یافته است او را می توان از شاگردان حکیم عمر خیام نیز به شمار آورد. عین القضات را به دلیل عقاید فلسفی و ایران دوستانه اش به حکم دارالخلافة ی بغداد در ۵۲۵ هجری در همدان به دارآویختند.

شهابالدین سهروردی در سال ۵۴۹ هجری قمری در دهکده ی سهرورد در زنجان متولد شد. وی تحصیلات مقدماتی شامل حکمت، منطق و اصول فقه را در مراغه فراگرفت. سفرهای فراوانی در ایران و ترکیه انجام داد. به خواهش ملک ظاهر فرزند صلاح الدین ایوبی در حلب ساکن شد. او سپس در علوم حکمی و فلسفی سرآمد روزگار خود شد. سهروردی هوش سرشاری داشت و بسیاری از دانش ها را فراگرفت.

کور بینان و متعصبان مذهبی سهروردی را به الحاد متهم کردند و علمای حلب خون او را مباح شمردند و به همین دلیل، ملک ظاهر ناچار زیر فشار پدرش و علمای دین، او را در ۵ رجب ۵۸۷ هجری قمری به زندان افکند، سهروردی در همان زندان از دنیا رفت. وی در هنگام مرگ، ۳۸ سال داشت.

فریدالدین ابوحامد محمد عطار نیشابوری مشهور به شیخ عطّار نیشابوری، او در سال ۵۴۰ هجری در نیشابور زاده شد و در ۶۱۸ هجری به هنگام یورش و کشتار مغول ها کشته شد. عطار درباره ی لائسیته و کفر و دین، چنین می سراید: « ز کفر و دین و ز نیک و بد و ز علم و عمل // برون گذر که برون زین بسی مقامات است».

جلالالدین محمد بلخی معروف به مولانا، مولوی و رومی در ۶۰۴ در بلخ زاده شد و ۶۷۲ هجری قمری در قونیه از جهان رفت. او هم در مثنوی

مولوی و هم در دیوان غزلیات شمس تبریزی، سخنان بسیاری در رد خرافات زده است: « ای منجم اگر شق قمر باور شد // بایدت بر خود و بر شمس و قمر خندیدن (غزلیات)». او گاهی خاموش، خموش و یا خاموش تخلص می کرده است.

خواجه شمس‌الدین محمد بن بهاء‌الدین، حافظ شیرازی؛ گویا در سال ۷۱۷ هجری قمری در شیراز زاده شده است. به باور من او در سال ۷۹۲ در شیراز کشته شده است. از او و به خط او چیزی برجای نمانده است و گویا هر آنچه داشته است سوزانده اند و خودش را نیز کشته اند. آنچه که به نام دیوان حافظ در دست ما هست، چامه های پراکنده ای است که حافظ گاهی به دوستانش داده بوده و در دست کسانی هنوز برجای مانده بوده است، یکی از دوستانش به نام محمد گلندام آن چامه های پراکنده را گردآوری کرده و به شکل دیوان برای ما به یادگار گذاشته است. حافظ با خرافات و سالوس و صوفی و شیخ و فقیه سخت مخالف بوده است: « خیز تا خرقة صوفی به خرابات بریم // شطح و طامات به بازار خرافات بریم». حافظ اندیشمند و فیلسوف بزرگی است که با چهار هزار بیتی که از او برجای مانده است، بر تارک شاعران جهان جای گرفته است. او در غزل هایش بارها با سربلندی خود را رند نامیده است:

عاشق و رند و نظربازم و می گویم فاش

تا بدانی که به چندین هنر آراسته ام

مولانا ابوالقاسم بن ابوطالب میرحسینی فیندِرسکی مشهور به میرفندرسکی؛ او در سال ۹۷۰ هجری قمری در استرآباد زاده شد و در ۱۰۵۰ در اصفهان در گذشت. او اندیشمندی آزاده بود که برای رهایی از تعصبات روزگار خود به هندوستان مهاجرت کرد و سال ها در آنجا به مطالعه و تفحص پرداخت.

با پدید آمدن حکومت مذهبی شیعه ی صفوی نه تنها لائیک ها و پیروان دین ها و مذهب های دیگر در ایران کشته و یا متواری شدند بلکه سنی ها نیز که در ایران اکثریت داشتند به دلائل سیاسی کشته شده و یا دچار ستم و آوارگی شدند. شاه اسماعیل پس از تاجگذاری در تبریز در یک روز چندین هزار سنی را کشت.

در دوران جمهوری اسلامی، شمار کشته شدگان مردمان میهن ما از پیروان هر آیین و مذهب، فراوان است. لائیک ها، کمونیست ها، درویش ها، بهایی ها و یا حتی شیعیانی که بر سر موضع خود ایستادند به

جوخه ی اعدام سپرده می شوند. در جنگ ایران و عراق و نیز در سوریه صد ها هزار جوان ایرانی تا کنون جان خود را از دست داده اند. قتل های زنجیره ای به شکل مرموزی همچنان ادامه دارد. کشتن و تکه تکه کردن کسانی مانند فروهرها و سعیدی سرجانی در زندان ها ئ در بیرون از زندان ها، کار هر روزه ی حکومت ولایت فقیه است. زندان های جمهوری اسلامی مملو از میهن دوستانی است که حکومت آخوندهای ضد ایرانی را بر نمی تابند و کشتار و شکنجه ی آنان شبانه روز ادامه دارد. حکومت ولایت فقیه به بهانه دین، دست به هر جنایتی می زند. جان و مال و آزادی مردم میهن ما چهل سال است تاراج می شود. لائسته مجازات مرگ دارد. سردمداران حکومت همه ی مفاخر و افتخارات ملی ما را مصداق کفر زندقه می دانند.

منوچهر تقوی بیات

استکهلم - پنج مهرماه ۱۳۹۷ خورشیدی برابر با ۲۷ ماه سپتامبر ۲۰۱۸ میلادی